

نامه ای از طرف خدا



امروز صبح وقتی از خواب برخاستی تو را تماشا کردم و امید داشتم که با من حرف خواهی زد فقط در چند کلمه و یا از من به خاطر چیزهای خوبی که دیروز در زندگی تو اتفاق افتاد تشکر خواهی کرد. اما تو سرگرم پوشیدن لباس بودی.

هنگامی که می خواستی از خانه بیرون بروی می دانستم که می توانی چند دقیقه ای توقف کرده و به من سلام کنی اما تو خیلی سرگرم بودی.

زمانی که پاترده دقیقه بیهوده بر روی صندلی نشسته بودی و پاهایت را تکان می دادی فکر می کردم که می خواهی با من سخن بگویی اما تو به سوی تلفن دوییدی و با یکی از دوستانت تماس گرفتی تا از چیزهای بی اهمیت بگویی. من با صبر و شکیبایی در تمام مدت روز تو را نگاه می کردم و تو آنقدر مشغول بودی که هیچ چیز به من نگفتی.

موقع نهار خوردن متوجه شدی که چند نفر از دوستانت قبل از غذا کمی با من حرف می زنند اما تو چنین کاری نکردی. باز هم زمان باقی است و امیدوارم که تو سرانجام با من حرف بزنی.

به خانه رفتی و به نظر می رسید که کارهای زیادی برای انجام دادن داری و بعد از انجام چند کار تلویزیون را روشن کرده و وقت زیادی را در برابر آن سپری کردی . من باز هم با شکیبایی منتظر ماندم که بعد از تماشای تلویزیون و خوردن غذا با من حرف بزنی .

هنگام خوابیدن گمان کردم که خیلی خسته ای . بعد از گفتن شب به خیر به خانواده سریعاً به سوی رختخواب رفتی و خوابیدی . مهم نیست شاید نمی دانستی که من همیشه آن جا با تو هستم .

من پیش از آن که تو بدانی صبر پیشه کردم . من حتی می خواستم به تو پیاموزم که چگونه با دیگران صبور و شکیبا باشی .

من به تو عشق می ورزم و هر روز منتظرم تا با من حرف بزنی .

چقدر مکالمهٔ یک طرفه و یک جانبه سخت است !

بسیار خوب تو ، یک بار دیگر از خواب برخاستی و من نیز یک بار دیگر فقط برای عشق به تو منتظر خواهم ماند . به امید این که امروز مقداری از وقتت را به من اختصاص دهی روز خوبی داشته باشی .

((دوست تو : خدا))